

که پدر و مادر بچنین میگویند از اوت تو چیست وی گفت که بنده را چه اختیار کرده من هست
که حضرت پیر دستگیر آن اشارت نمایند و من جزوات بایرکات شما چیزی دیگر از دنیوی و اخروی میخواهم
بلکه دیت حقیقی اگر هم بصورت حضرت پیر دستگیر خواهد شد خواهیم دید و الا آنرا نیز نخواهیم قبول
مثل قول حضرت گنجشکر است که فرموده اند اگر خداستغالی مراد روز قیامت جمال با کمال خود بصورت
پیرین خواهد نمود خواهیم دید و الا چشم بد آنسو نخواهیم کشود و همچنین حضرت سلطان ابوالفتح فرمود
چنانچه مولوی محمد اسماعیل شحید رحمه الله علیه که با ستر ضامی جناب محمد دوم سید احمد صاحب قفسه
سره کلام ایشان از زبان فارسی در آورده کتابی برداشت و موسوم بصراط المستقیم در عهد
نامه کتاب مذکور که در بیان حب عشقی است بنویسند افتاده سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
خود استقلال این یعنی نه بان ملاحظه که این شخص تا و دان فیض حضرت حق سبحانه و وسيله هدایت او
بلکه کیمیایی که متعلق عشق بهمان میگردد چنانچه یکی از اکابر نظیرین فرموده اگر حق جل و علا در غیر است
سرشدن تجلی فرماید بر آئینه مرابا و التفات در کار نیست انتهى را تم گوید مصنف در پنج طریق ثبات حصول
الی الله تعلیم میفرماید که آن فقط ربط القلب بشیخ خود است بقول مولانا شاه ولی راسد که طرق الیه
الی الله ثلثة و ثانیاً الربط بشیخه و بقول حضرت می و ذکر تنهایی را بطه موصل نیست و الربط تنهایی
اقرام ذکر موصل است تفصیل این سخن در مسأله تصور شیخ گذشت انتهى العرض چون حضرت شیخ ابو سعید
قدس سره دانست که شیخ محمد صادق در اعتقاد و محبت صادق است و در طلب مولی استخراک در شیخ
فرمود با شیخ محمد صادق از مادر و پدر خود آزادی در خواه تا اثر حق خود بخشند و در راه خدا و گوارند
پس بیگلی شیخ محمد صادق بوجب امر پیر دستگیر محبت مادر و پدر رفته است رضایشان نموده از حق
نموده خود فارغ ساختند بلکه بجایده در یافت مشغول گشت چون مدت او را وسیع و مشاگرد گشت
و واقعات مکتوبه و جبروتیه بروی ظهور نمودند چون حوصله وسیع و معشیت بلند افتاده بود بجانب
تجلیات الطقات نمود و در جای می نشیند حضرت لا کیف دلائلش بود روزی از در زیادت مطلق
حقیقی پیش پیر شیخ حضرت شیخ ابو سعید قدس الله سره شکایت کرد گفت مرا شغل سوگم و سینه با

تلقین فرمایند تا چه که باین در کلیه سعادت و سعادت او من بکشاید و جمال مطلوبی می نماید
 شیخ ابوسعید فرمود که بابا محمد صادق صراطی که در راه خدا کشیده ام همه آنرا بخاتم تو کردم
 تا آنکه تعالی تر از روزی شیخ بابا مطلوب حقیقی خواهد شد پس حضرت شیخ و پیرانش فلان و کیم و
 سید پلید و امثال فریک همین تلقین فرمود و گفت چند مدت سینه بایه را بکار برد با رحمت و مجاهده
 خود بنده پس حضرت شیخ محمد صادق در و شش ماه پایله یاد هزار اشتغال نمود و از حرارت طلب مطلوب
 یکدم نمی آسود که ناگاه سلطان عشق بر دلش تاخت و جلوه نسبت محبوبی نقد وقت وی گشت
 و از رسوم بشریت و صفات انانیت و روسی چیزی باقی نگذاشت چون حضرت شیخ محمد صادق
 باذن شیخ ابوسعید قدس الله سرها بر سینه سجادگی قرار گرفت صیت و ولایتش از قافایات
 رسید نور هدایتش عالم را محیط گشت خلایق روی بنام سید محمدان وی حضرت آورد و خلقی که
 بقیض تربیت وی بر تبه تمکین و له نشاد رسیده و بیشتر عزیزان بدالالت حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه السلام خدمت رسیده شرف بیعت یافتند و بر تبه بیعت و ارشاد رسیده و وی حضرت شیخ
 محمد صادق میگویند که حضرت رسالت پناه صلوات علیه السلام بر دای نور من عطا فرمود و گفت این
 شخصیت و کبریا در خلایق و نیابت مطلقه من است حق این نیکو نگاه داری که شمر و نامش نمود و آنی
 مقام شجاعت و ارشاد که کوارم کمال نبوت است همین است و حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه شیخی از نو
 خالص بکشاید و گفت که این هر نظر فانت و ولایت مطلقه است که بتو اوجم و روحانیت شیخ
 ابوسعید آینه از نور سراج رسیده در غایت صفا لعیان مرا اخذانیت نمود و فرمود که این آینه
 صوت عالم کلی است که بتو محرمت نمود و آرادت و واقعات و کیفیات کشفیات خدگی شیخ محمد
 در کرمیت و ارشادش شغل جو کیم رسیده و در انبیا من الانوار مفصل مرقوم است این مختصر گنجانش
 دارد محمود این محمد عالم مقولات سید السادات حضرت شیخ ابراهیم الحسینی الحسینی القندی
 مراد آبادی را قدس سره و قید کتابت او در سینه کشف الاسرار نام نهاده مولف رساله مذکور بنویسید مقوله
 چهارم میفرمودند که وقتی در آمدت شیخ آدم نبوری غفر الله له در تصد باطل بطریق سیر آمده بود

همراه ایشان بود روزی نور آن قصبه در مسجدی همراه یاران ایشان شبته بودم که یکایک مردی
 که نور هدایت و اثر دلالت حسین مبارک او همین بود و از لب جنت اساس جلالی بنیست یاومی آمد
 با جمال کمال منور بر عنایات ایزد متعال چون آفتاب که از مطلع انوار بر آید از عروج هوا نورانی نمودار شد که
 مثل شهاب ثاقب از هوا می آمد تا بر در آن مسجد از هوا فرو داده تو جبهش نمود و از دیدن جمال کمال آن آفتاب
 معانی مست در هوش شدم بر چند نره یکتر می جمال من متغیر میشد بلکه جمیع عالم از نظم پوشیده شد مگر آن
 زیبا پیش بعد از آن بظلمت دلکش کلام جان بخش مرا مخاطب ساخت که فلانی تو در اینجا چرا نشسته
 از آن مائمی اینجا می نویسی بر خیز و بیا همراه ما شو چنانکه گوید بیست در دیر را دومین ز درون در آید
 که بیا بیای عوالتی تو ز خاصه گان مائمی که گفتم شما کیستند فرمودند چستی ام گفتم اسم شریف حضرت چیست فرمود
 ناظر محمد و در ظاهر نام آنحضرت محمد صابوق بود لیکن بر ولی دو نام دارد یکی در ظاهر نزد خلق و دوم در باطن
 عند الله نام آنحضرت ناظر محمد بهمان نام خود را بست و چون که بعد از آن شرف ملازمت آنحضرت روزی در
 یاران فکوری بود که مقرر است که بر ولی در نام میباشد یکی در ظاهر نزد خلق و دوم در باطن عند الله
 نمیدانم که نام حضرت پیر در باطن چیست پس ای در وقت خلوت با آنحضرت همین عبارت التماس
 فرمود سوال کرد که نام حضرت در باطن چیست فرمودند ناظر محمد پس حکیم آن محبوب بانی بر خاستم
 تا همراه آنحضرت شوم چون آنحضرت روح پاک منزله از قید آب و گل بود چنانچه از هوا آمده بوده
 طوری از هوا عروج نمود و برنت دامن چون مقید بقید آب و گل بودم تنویرم که چون پروانه بر شمع
 جمال آن آفتاب معانی پرواز نمایم و همراه آنحضرت در هوا در آیم قدمی چند بر زمین عقب آنحضرت
 بر ختم چون بر مسجد رسیدیم چون که بر در مسجد بنامی دفع چهار پایان مغیره نباده بودند بر آن چوب
 زور از سینه میکردم و هوش نه هشتم که آنرا از دست دور کنم یا بر پرو بالایی او شده بروم باران
 چون این معامله دیدند و منتقد که بخت است و دیده مرا بگریفتند و هم در آن سجد نشاندند بعد ساعتی که
 هوش باز آید چنان هوشی روی نمود که گوی آن بجز در هر م بود بر گریه و زاری از
 نمود و در آرزوی در یافت ملازمت آن در بای معانی مثل مائمی بنامی از شیخ آدم نمودند

شده بود چنانچه در طلب آن اوقات پاک و دیدم بعد چند روز رفتند رفته در قصبه گنگوه رسیدیم
 در سواد قصبه شریف شخصی از بزرگواران خود در ستاده دیدم از آن کس پرسیدم که درین شهر کسی در پیش
 صاحب کرامت هست گفت اری در پیشی هست بسیار بزرگ اهل نعمت هست خدا رسیده بلکه دیگر
 بخدا رساننده باز پرسیدم در کدام محله هست گفت چشتی است ازین خبر خوش شدم باز پرسیدم که چینی
 کرامت ایشان شنیده باشی گفت روزی حضرت ایشان با جماعه یاران بسیار و لشکاره سوار
 بودند گذر بر سر این فقیر بر همین زراعت افتاد سلام گفتم جواب سلام دادند و فرمودند که فلانی تو هم
 ایضا گفتم حضرت سلامت من زراعت خود را قدری آب کشیده ام و تدری زراعت باقی در آب
 بسیار کم تر بود آنقدر زراعت را که آب نداده اند خشک بگذارید و آب ندهید بنام ما بگذارید
 غیر وقت بیدار شدن غله زمین را که آب نداده اند از زمین آب داده و در چند خواهد شد آخرش
 حضرت شدم و باز از آن وقت آنرا آب ندادم وقت بیدار شدن غله زراعت آب نداده از غله زمین
 داده و در چند شد پس از اینجا روی سیدی خانقاہ حضرت آدریم چون بر در خانقاہ علیا رسیدیم و دیدیم
 همان شب که در قصبه بابل بودیم چون در صفا نشسته اند چون نظر آنچنان کمال از نماز ختم کرده در
 دولت بیدار خوش وقت شدیم و بجز و بیدار نشناختم و چون بزرگ قص کسان بیایم بوس آن اوقات
 به بیت و ولایت نشناختم همو وقت این فقیر را برای تلقین ذکر و شغل و خلوت طلبیدند و صنوبره کرده کرد
 آنحضرت حاضر شدیم شفقت و مهربانی تمام فرمود که فلانی در چند آن طالب حق و اسیر روز
 میفرمایند اگر تو اندکی کند و الا باندک افطار نماید و در هر روز کلمه تسبیح استغفار و در دست هزار گانه بگذرد
 بعد بیستم روز آخر شب غسل نمود پیش مرشد بیاید تا مرشد او را در خلوت پیش خود باده نشاند و بزرگتر تمام
 سال او مرشد و اندک تقدیر فرماید ما شمار آنچه شنیدیم و نیز در ذکر لغی و اثبات اول معنی شریعت میفرماید هست
 که باره استعدا و هم میرسد معنی طریقت میفرماید بعد از آن همین طور معنی حقیقت اجازت میدهد
 ما شمار او را اول مرتبه بر سر هست معنی اجازت دادیم بعد بزرگتر مشغول گردند کلمات و واژه
 سال در خانقاہ اقامت و زیدیم و تعلق و اینها و مرشد و مرئی کامل و کس به سلسله اثبات عالی

صفات سلوک طریق نمودیم روز بروز سال بسال از عنایت حضرت ذوالجلال و از توجیه و تفسیر
 کمال و درمی از درهای حقائق و معارف با فی بر خود کوشیدیم تا که با تمام شیخ عرفان رسیدیم و بیشتر
 پیران مشرف شدیم ایضا مقول بودیم هم من بقول است شیخ ابراهیم مراد آبادی میفرمودند که روزی
 وقت مغرب باران حلقه که ساخته نقیر نیز داخل ذکر بود که نگاه آواز سرود و مگر در شنیدیم مست
 میوش شدیم و برخاستیم و بر سر آتش سپیدیم و بگرد دست آتش بر سر خود میختم اما یکسوی من
 شیخ حضرت ایشانرا از عواقب غیرت در گرفت و در غضب فرمودند آنچه که نیست میکنند و
 ناگفته است نده است اگر آنهم بگوید فی الفور مکتوب شرح شدیم و من در حق اینمرد بسیار سعادت نمودیم و
 سعادت پر داشت وقت ندارد این فرمودند باز فرمودند و بجز در وقت آن حضرت آن حال از من فرست
 قدرت چهار ماه آنحال بود که در آنم که حضرت ایشان از من سلب کرده اند ازین واقعه نزدیک هلاکت
 رسیدیم روزی حضرت محمدرضا که شیخ داد چون سال من میفرمودید پسید که سید ابراهیم چه تو
 شما بد باعث صحبت گفتم حضرت سلامت از آنوقت که آتش بر خود میختم وقت خاص از من فرست
 است بعد از آنکه حضرت پیر آنوقت مرا سلب کرده اند فرمودند آری چنین است که آنحضرت
 سلب کرده اند گفتم حضرت سلامت در خاطر من می آید که بر درختی بلند رفته خود را بر زمین
 و یا در چاهی و یا غاری افکنم تا بپاک شوم فرمودند آن فلانی چنین گفتی صبر باید کرد من سفارش
 شما نیست حضرت پیر میگویم تا وقتی صاحبزاده التماس نکند که حضرت سلامت فلانی عرض میکند
 آنوقت که بی اعتدالی نمودم از گران خاطر شریف وقت خاص مهتبه جبروت الهی از من رفته
 یعنی است که حضرت پیر سلب کرده اند فرمودند آری شیخ داود چنین است صاحبزاده التماس نمود
 که حضرت نعمت داده باز بیستاد فرمودند با چه کنم که او تاب وقت ندارد من آری را فاش میکند
 اینجست پیران با قید سوره تائدت و از ده سال بلکه زیاده ازین مجاهدات و ریاضات
 فرموده اند تا وسعت جوصل که سعادت پر داشت وقت و حفظ مراتب حاصل آید نگاه
 غالب متوجه میشوند و امیرار و انوار الهی با وی بخشند من در حق اینمرد بسیار شتایی کردیم

باز آنها شروع کردند حضرت طالب صادق است مباد و خود را پاک کند فرمودند با او حق طالب در بیغ مذاکره
 لیکن طالب را استعداد ضبط حال حفظ مراتب ضرورت است که احکام شرع شریفه بر جا ماند و از روی
 شخصه نشوم شیخ داود و الهام شروع کردند حضرت سلامت هرگاه چنین مرتبه عالیه ظاهر باشد بعد او اول
 چند کار است هم رحمت فرماید چون صاحبزاده مبالغه نمودند حضرت پیر مهربان شدند و فرمودند که شیخ
 داود و حجت باد و بر خوردار باش که در باب فقر حسبته چنین مبالغه باید شد خوب برای خاطر شما
 وقت نماز مغرب بیرون می آیم ما را یاد خود بیدار کنید انشاء الله العزیز سید ابراهیم مقصد خود خواهد رسید
 چون وقت مغرب شد بخند و مراده الهام شروع حضرت قطعی غوثی فرمودند سید ابراهیم البطلیب
 پیش آمد و گفت شما را حضرت پیر طایفه بجز و شنیدید نام آنحضرت برخاستم و خدمت آنحضرت
 رسیدم بیدیدن این فقیر فرمودند فلانی است گفتم آری حضرت سختی در جز تمام فرمودند تو جانی که
 بروی سماج باش سماجی خود ما با آدم در همان ساعت شخصی بساعت با رسید و گفت شما را حضرت پیر
 خدمت حاضر شدیم باز همانطور سختی در جز تمام فرمودند برو جای که نشسته بودی سماجها شنیدید از فرم
 ما ندیم باز مردی رسید و گفت شما را حضرت پیر طلب میکنند مرتبه رسیدیم چون بجهت رسیدیم
 از لطف و مهربانی تمام بسوی من اگر هستند فرمودند فلانی پیشین بجز و قصد شدیم که هنوز زانو
 بر زمین نرسیده بودند که ما توفیق رفتن باز آمد و مرغ جانم بهوا پشاده جمال حقیقت بیروان آمد
 جهان تازد بکوی دوست سمرقاز آمد شب آنحال مستغرق ماندم وقت سحر زان معالیه باز
 آدم صاحبزاده فرمودمان فلانی چه خبر است گفتم حمد مجد خدا ترا دشکر پیران که وقت نیست
 بر من باز آمد ایضا مقبول است پیم میفرمود که وقتی حضرت پیر در مانوته بلای زیاد
 بزرگی که روزهای عرس بودند شریف برده بودند فقیر نیز همراه رکاب سعادت بود و مجلس
 برپا شد قوالان سرود کردند و سازها نواختند از شنیدن آوازهای خوش گوناگون از خود فرمیدم دست
 چو سیم در تو آید در آمد مست و در پیش شدم دراز باز از نهادم من عرفان همه کل اسانه در کار
 آنحال حفظ ظاهر نمایند نگاه داشت تربیت شرع شریف بر من گران آمد نعره شیخانی عظیم

شانی زوم بعد منزل رفت که بهوشیاری افانیت تمام روی نمود حضرت پر فرمودند که فلاخی
بیارید خدمت آنحضرت حاضر شدم فرمودند فلاخی لاف کلان بزرگ زده بودید باری بگویند
شمارا چه حال وی داده بود واقعه روی داد اسجدت بیان نمودم بسیار خوش شدند فرمودند
سبارک باد و اخیرت بیروت اعلی است که تشبیه فی التثزیه و تنزیه فی التثبیه در بیان است و مقام حق
است که الهی را تا الاشیا و کماهی سوال ازین مقام است مزید باد و بل من مزید باد اما صوفی را باید که در وقت
افانیت ملاحظه حفظ مراتب نگاه داشت آداب مشرف میکردند باشد تا آن ملاحظه در اوقات
مشاهده انوار سراسر الهی بجا آید که راز و راز از خود و خود را ضبط نماید که از کلمات شیطان ماسون
و معنون باشد که کماون سراسر الهی بر سالک عارف لازم و واجب است تا راز سلطان در گوش عالم
نامحرم ناپل افند که موجب فتنه و فساد است لهذا تا لوامن وضع الحکمه بغیر الله فقد ظلم کفر محض است
سلامت در آنوقت من خود نبودم و از خود و از عالم خبر ندانم که حضرت سائر کثرت آید و در خدمت
صرف جلوه گر بود چگونه نگاه داشت این معنی نمایم فرمودند آری چنین است امیدواریم که از عیانت
الهی بتدریج استعداد ایمانی خواهد شد که در همین وقت حفظ مراتب کما یعنی میسر خواهد آمد زین
و بحسب الطالین و فایات بندگی شیخ محمد صادق قدس اندر بنای شیخ شریع محمد محرم الحسین ام و
و فائش معلوم نیست و مرقد مقدس فی حضرت در قصبه گنگوه است در مفتاح التواریخ است
شیخ محمد صادق صاحب صدق و یقین بخداوند استقامت و تکلیف بوده پیوسته در تربیت مریدان
در سنه اثنی عشرین الف در گنگوه است و شریف خلیفه است اول شیخ داود که فرزندشید بود و در سنه
تلف خور از محققان صوفیه مشهور بود و خلفا بسیار داشت و شیخ ابراهیم مراد آبادی که محقق
آید و کردی حضرت نوشته ام و چهارم شیخ عبد السمان صحار زینب است و پنجم شیخ عبد الجلیل
آبادی است و ششم شیخ جمال ساکن موضع کاچوه است و هفتم شیخ مبارک مرید بندگی شیخ ابو سعید بود
و تربیت و خلافت از وی حضرت یافته است و هشتم شیخ یوسف است و نهم مرید بندگی شیخ ابو سعید
بود تربیت و خلافت از وی حضرت سید است و شیخ نظام تها نسیری را دیده بود قدس الله تعالی

در آن وقت که آن بزرگوار را از آن قابل را حاجب الاقلیدین یافتند خلیل
 شیخ المشایخ ندگی شیخ داود قدس سره چون ندگی شیخ محمد صادق صبیح امانت پیران باسم
 حکم و غرقه خلافت و بیجاگی و نیابت مطلق حواله فرزند خود ندگی شیخ داود نموده جائتین خویش
 گردانید به شریعت مریدان و طالبان امر فرموده دست خود را ازین کار کشید صاحب اقتباس الانوار
 میگوید صاحب مرآة الاسرار حواله جمیع مشایخ سلسله تسلیم خلفا و فرزندان شیخ محمد القدری
 صد سره و مرات الاسرار سبیل اجمال نوشته و چون وی کتاب مذکور در وقت صاحب ان تالیفی محمد
 شاه جهان میاد شاه تصنیف نمود ندگی شیخ داود قدس سره از آن وقت گرفته تا زمان محمد عالمگیر
 بیست و سه بار شام و شکر بوده بنا بر آن از احوالات وی قدس سره در کتاب مرات الاسرار بر خط
 می نویسد که الحال شیخ داود بن شیخ محمد صادق صورتی و معنی قائم مقام پدر عالیقدر خود است
 ذات بركات ارباب کجانی ابا و اجداد سالها بسیار سلامت دارد و صاحب مرآة احوال ندگی شیخ داود
 قدس سره را از آن وقت که مذکور شد زیاده نوشته و هم صاحب اقتباس الانوار می نویسد روزی ندگی شیخ محمد صادق
 قدس سره در نماز فجر در قلعه اخری نشسته بودند و انگشت شهادت را بر دشت و نور از انگشت
 مبارکش طلوع نمود و از مشرق تا مغرب محیط شد و در همه عالم گردید از هر انگشت وی آمده است
 بعد از آن بیاض شد از میانش و جانب حضرت صلی علیه و سلم رخسار انگشت فرمود این بزرگوار
 خود ولایت لرزه فرود آمد و دست که سلسله هدایت وی از مشرق تا مغرب فراگیرد و همه عالم از نور
 مملو گردد و وی بجای خورشید باشد باید که در پیش سی بلخ عالی ندگی شیخ محمد صادق صاحب
 آنحضرت صلی علیه و سلم از زمان وقت متوجه تبریزش بودند و در آن خطه مراد را بجای آنست
 در آن خطه بود که آنرا که در آنجا در برشته کمال تکمیل رسانیدند و شیخ داود قدس سره را بهر خطی که
 روی محمودی حضرت از نهایت محبت حوصله بلند می فرستد آن قناعت میکرد و خلیل را
 حاجب الاقلیدین که در طلب شایسته وزارت میستری نهاد و قناعتی و جهت وجهی را از آن
 حال خود نموده و خلیل من مزید میزد و فریاد آن بزرگوار را می شنید که من می بر آورده و اوقات خود را در پران

و بخاطر او که کاره اشغال موجب تلقین بر عاقلین خوشی بصرف میفرمود و چنانچه استادی رود و
صبح تا یک پاسنج که بر بطریق نفی و اثبات و سهم ذات اشتغال می ورزید بعد از آن تا نصف چهار در
صبح دم با نفی و اثبات و شغل بود که در مشغول میشد و وقت نهم روز چهار گهر می قبول می نمود و چون
از خواب بیدار میشد نماز ظهر را کرده در حجره و در آن نماز عصر شغل سه پایه و سیر و خود اشتغال می نمود
بعد از نماز عصر مغرب شغل صلوة وسطی قیام و نیت از نماز مغرب با عشا نهم دست پر دستگیر می نمود
ضمیمه اخذ علوم که بنیاد معارف غنیه می نمود و چون از عشا فارغ میشد با طهارت مستقبل قبله می ایستاد
شمال و پایبومی جنوب نموده در انتظار نشوید و مطابق نهم یا شش گهر می میغلطید بعد از آن سجده می نمود
کامل کرده چهار رکعت نماز تجمید او افزوده شغل سه پایه تا صبح مشغول میماند و اکثر اوقات از غیث کم و
بیش دم را صحن میفرمود و در وقت صبح میگذشت وی حضرت در یکدم سه پایه را بطریق نفی که در وی است
ذات نه بار گفته اند تسبیح می اندازند تا صد نوبت میرسانند که حیات وجودش باطل گشته عین کجرو است
تا که در گیش تقیه با طلاق صلیوت و گاهی چون نهم در ستراحت میفرمود و تا وقتیکه خواب مستولی میشد
خود را بشغل غرض مشغول میباشست و هم صاحب اقتباس الا از او گوید می آرد که مندیگ شیخ داود
قدس سره که در عهد صاحب قران ثانی محمد شاه جهان در دلی سبای زیارت سپهرین شیت تقیه
آورده بودند و مرشدی و مخدومی حضرت شیخ سوئذ تا که در سره از دلی شریف شریف آورده
و مقرب ملاقات محمد شاه جهان اتفاق افتاد و از آنحضرت پرسید در طرق و سلال مستخرج که ای
سلطه میرست و دوران مجلس سبانی حضرت شیخ احمد سرسندی نقشبندی شیخ ابو سعید قدس سره
یز خاتون حضرت شیخ داود قدس سره در مجلس سلطه را بطریق نفی جواب داد که در هر طرق فضیلت
طریق خود نشین است پس آن گفت همه عالم عاشق شیخ اند و لیکن از ترس جان تاب میخورند از
پروانه در محبت وی چنان بی اختیار است که در جو خود در میان نمی بیند و بجزر و شمع و ذرات خود را
نذر این او میگردد و شرف اتحاد و یگانگی میسر نمیشود و بخلاف کرمان دیگر که بوسی گمان
و اتحاد بشام جان نشان میزند یعنی سالکان چون که در قید حفظ جان گرفتار اند و تجلیات صورت

در مستوفی قناعت میدارند بخلاف عارفی که پروانه دانه هستی خود را در شعله انوار شمع ذات ساحت حق
عین نمیکرد و بلکه او بنیاد مجرب و شجاع اینجواب محمد شاه جهان را رفتی و گرفت و گفت الحق محمد حسین است
که حضرت ایشان سیر ما نیز صاحب سال کشف الاسرار می نویسید و در مقوله سنی و ورم است
که سیر بود حضرت شیخ ابراهیم مراد آبادی قناعتی در میان محمد زاده حضرت شیخ داود و شیخ یوسف که از
آنحضرت و عارفان ربانی بوده در راه سلوک خصلت نموده مذکور و واقع شد و نمود و نمود و نمود
اول قدم مرتبه ملکوت الهی که بر سال کشف میشود و از عرش تا فرش صبح موجودات و کل کائنات را وجود و
سید اندومی بیند غیر غیرت و نظری بالکل مرتفع میگرد و نیز کشف آفاق و نفس معاد و یک آن واقع
چون شیخ یوسف را این نوع مرتبه ملکوت کشف نشده بود چرا که هر سال که با بوجهی دیگر
استعدادی این مراتب کشف میشود و بخاطر ایشان بحال نمیورند و اول نمیکردند که اینقدر چگونه شود
بعد زود بسیار اتفاق چون غیر اتفاق که کتب غالی گوید ما را قبول است که او کشف و عارف این
درست چون شیخ یوسف و دیگران شایع شیخ یوسف گفت فلانی شنید که شیخ داود و شیخ یوسف
گفت میگوید که اول قدم مرتبه ملکوت الهی بر سال کشف میشود و از عرش تا فرش صبح موجودات و کل
کائنات را وجود و هر سید اندومی بیند گفتم سبب میگوید گفت شما از کجا میگوید گفتم از خود میگویم که
عالم ملکوت بر من بدین نوع کشف گشته و بخدمت حضرت پیر گزید زانیدیم حضرت ایشان قبول است
و پسند فرمودند که این سخن حق است باز گفت خوب این خود با خدا کشف آفاق چگونه شود و این
ممكن نیست از جمله محالات است گفتم این الزام حضرت محمد و مراد و شیخ یوسف که
بر این کشف نشده است چون محمد و مراد و شیخ داود و دیگران شنیدیم از صاحبان راه سیریم شیخ
یوسف چنان میگوید که محمد زاده سیر ما نیز که کشف آفاق و یک آن اتفاق میشود و اینطور
فرمودند این نوع خاص حضرت پیر و تنگیر است که حضرت ایشان شده است و دیگر کسی از ما را
است و بحال عقلی است گفتم حضرت چه طوری شده بود میان نماید فرمودند که اول کشف نفس
داود بعد از آن نفس آفاق بود آمد و بر آن نیز علم و شهود و وحدت وجود حاصل بود و در

کشف الحقیق بود پس کشف آفاق مشا و زکاتین و واقع شد گفتیم راست سفر با سیمکن
 لیکن چنانچه تا روز نازک وقت است هر کس قائل این نیست که روز بار و شود اما واقع اولی
 خاطر شیخ بود وقت آمد و قبول نکرد پس شیخ این آیه حضرت پیر رسید و فیکه از وقت تا به پیروان
 که در میان شیخ بود و او در حدیثی که بود عرض کرد که حضرت سید است شیخ و از او چنین گویند
 و میگوید شیخ یوسف چه میگوید گفت قبول نمیکند پس شیخ یوسف آورد و در حدیثی که شیخ یوسف
 در این حدیثی که گفت حضرت درین حدیثی که است همیشه هزار عالم از غیر شیخ و شیخ حکایت
 و در حدیثی که است در حدیثی که است همیشه هزار عالم از غیر شیخ و شیخ حکایت
 و از حدیثی که است در حدیثی که است همیشه هزار عالم از غیر شیخ و شیخ حکایت
 گفت حضرت سید است مشایخ درین عالم برین واقع باید آمدن فهم کتباید و در حدیثی که است
 همیشه درین حدیثی که است که از یک کلمه آمده و برین در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 و هزاران هزاران و در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 ساکنان و در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 نور و حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 حقیقت در نظر ساکنان هر راجع باصل خود میشود و غیر این در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 سیکر و در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 فدائی تو گوید واقع اولی از مرتبه ملکوت را بیان می کند که گفته بود بیان نمود شیخ یوسف است
 کرد و گفت در آنوقت رنگ کوفی هم در میان بود و گفته است بود اما معلوم است رنگ کوفی
 به نیست حضرت سید است میگوید رنگ کوفی در میان بود و این چگونه شود حضرت پیر میگوید
 چنانست که در کشف ملکوت رنگ کوفی باقی میماند اما در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 پس آن ملکوت بود بلکه خیروت بود چنانچه ما در حدیثی که است همیشه درین حدیثی که است
 محار و در میان است و از پوست گل شده و بنوا سطره لفظ معنی به پیوسته حروف نور معنی است

در مرتبه توفیق شایسته چون خلیل الله احببنا لعالمین باید باز فرمودند پس شرح اخیرتیه چون کشف شد
بود گفت حضرت سلامت بزرگ تعین غیبی بصورت نسا که در رعایت حسن لطافت شده بود
بیشتر بگو مرتبه جبروت چگونه کشف شده بود بی چون تعین غیبی بصورت نسا که در مرتبه اولی زیاده بود
پس حقایق بسیار توکسوف شده که طریق خاص یافت پیران ماست چنانچه برادریم شیخ ابراهیم
است این کشف نونه داخل وقت واقع است و نه داخل واقع بلکه داخل مراحبت است تو اسما
خوانده بودی گفت آری حضرت سلامت خوانده بودم فرمودند پس این یافت اسما است
نه یافت ذکر که ذکر یافت خاص از که بیان نمودیم ترا باید که از سر نو ذکر کنی و سگوا کنی که سگوا
از معرفت که کشف حقائق شباهت حاصل آید که عرفان همیست و حال عبارات از دست پس
فرمودند فلانی یعنی شیخ یوسف و اعلیایوت بگو چگونه بتور و نموده بود گفت حضرت سلام
چنانچه قطره بدریامی رسد و میان قطره نماید بلکه قطره عین دریا میشود فرمودند این خود باری
مقوله سخی و یوم همدین معنی حضرت شیخ ابراهیم فرمودند که وقتی شیخ یوسف باین بخت
در اعلیایوت شباهت نوع واقع شده بود گفتیم چنانچه در یامی عظیم قطره جوش زنده و از آن سر
آورد و آن قطره نماذم خود متلاشی شود و همه دریا بگردان گردد و چنانچه فریاد بیت جوش در
قطره دریا خلفه در هم قنای چون افتد صفت بحری بچو شد و حساب شیخ یوسف انواقعه قبول کرد
چون خدمت حضرت پر کردیم حضرت ایشان قبول کرد و پسند نمودند شیخ یوسف گفتیم شما بگو
بر من خود چنین شد و بود گفت بر من چنین شده بود چنانچه قطره بدریامی رسد و بدریامی رسد
چنانچه گویند بیت چو قطره گشت اندر بحر چنانچه بحر شس بود امکان تیزه گفتیم بر و صحیح با
گفتیم چنین نیست تا که رود بدل بسیار شد با و از بنده حضرت پیری در مزاده شیخ داود را فرمودند مطلب
هر دو فهمید بسیار صاخر او مطلب ما هر دو فهمید و خدمت حضرت پیر رسید و التماس نمود که شیخ
ابراهیم بگوید که چنین است شیخ یوسف قبول میکنند و میگوید که بر من چنین است و فرمودند با اعتبار
و بگوئید که شما هر دو است بگوئید که این هر دو در حدیث خود و اگر شیخ قبول کنند رسد خواهد شما بگوئید که ما از حضرت

قطب العالم شیخ عبدالقدوس قدس العده سره سند واریم پس این برود و هر دو کوی است
 و دوبره هیرت هیرت هی یکی هون بن کئی هراشی ه شیا بون سمندرموان سوکت هیرت
 جامی ه انجمال شیخ پشته و دیگر و و صره هیرت هیرت هیرت هون بن کئی هراشی ه
 سمندرموان بون سوکت هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 مرتبه جاشقی است و ثانی مرتبه مقصودت و آن سیرالی الهیت و این سیرالی الهیت هیرت هیرت
 سیرت هیرت است نزد مردان نسبت کامل هیرت هیرت هیرت هیرت هیرت هیرت هیرت هیرت
 این صاحبزاده شیخ و از دوبره هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 و گفت هر دو چگونه است گو با شیم از دوبره هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 هر دو و دوبره هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 واقع شد و لیکن هر دو می اولاد و غیرت هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 به سند و فاتی وی معلوم نیست و ذکر هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 ایشان شرف الدین هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 و سیرت هیرت جامی انجمال شیخ ابراهیم است اما تفاوت بسیار دارد که اول
 فرزند که حضرت مجدد نمازین الرجه محمد سعید میفرمودند چنانچه معلوم میشود که فرزند و ظاهر و باطن مثل
 و بعد خود با کمال خواب شد و قبل از این تحصیل علوم ظاهر و باطن و الهی و فرانس یافت و در سهراروقه و
 پایا چشمه اشک و صفی صفا و تفسیر معانی غریبه بیان میفرمودند و در سلوک باطن و تامل نسبت طریقه احمدیه زود
 خود حاصل کرد و اندر والد ایشان میفرمودند نگاه ایشان نزد من می آیند ولی اختیار خطیر است
 پنجاه و یکبار بود و در کتب مشهوره درین روزها با لسانات غریبه و خطابات عجیبه سر از زمینها بلند
 من آیه ای داشت من عباده فی القاریین و این است من الذین لا خوف علیهم و هم یخشون و الی الله ان
 فرموده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما اخلص مرصع و ما حی کل سوزان بر سر بوده اند و آن حضرت
 ارشاد و نبوت بود و آنکه که کلمات منبأ به دعوت شد و قطبیت ارشاد و نبوت منبأ به دعوت منبأ به دعوت

نقیصه
 شیخ ابراهیم

و اکثر حججه انستند کما لالت عالی مرتبه که بود و سیف و تیز خیزت درین شهر عظیم
سده اند و مردم اند یار و دوستان از بیوفن ایشان منتفع گردیدند و در هزار و یکصد و چهارده دی
یا قندهار و طبرستان و معدن انجیر و کشمش سلف الدین فرخ و در حقیقت عروه الوثقی محمد
اند ولادت ایشان سنه هزار و پنجاه و پنج واقع شد بعد از آن ایشان در عتقوان شیکا کابل و کابل بودند
بجستار علوم مشاء اوله فوده از والد خود و جمیع مقامات اسدی بودند و برای رسالت سادات
لطیف فائز گردیده با جازت والد و با شامی طیبی در بلده در پی شریف آوردند و در کابل
شان از کابل و امر از اجداد ایشان از اولی رسیدند و در امر معروف و نهی منکر کوشش بی حد
حضرت ایشان ایشان از انقب محاسب الامیر و از صاحبان و ایشان را شوکت ظاهر بی حد بود
امر و سیلا طریقتی بدست شد که بحضور ایشان نشینند با در تمام دست بسته نهادند و بودند
فاخره نیز پیشوایند یکی را در اول انکارسى آمده که ایشان را بسیار بداند ایشان را شریف الملک
فرمودند که باطل کبریاى او است مثل عدال که کرد و در همان وقت کس موافق رعیت و قراناش حرکت از
حاکمگاه ایشان هر روز و وقت طعام غنایت نمیشد و سینه هزار و نود و پنج و وقت با عدل بود
بلکه حضرت مذکور شد در مقامات مظهرى است شمسى حضرت شمسى بن سید محمد بن محمد
فی مگوشت ایشان رسید بنیایا بنیوی و انشا و در ضری تدریج تبارک ایشان را بدقت نمودند مردم
سگونی بیدرد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر نماید گفت یکی از مروان ششم در مجلس سماع رسید و در
سماع گوش می آید با پیورده شست و شستن صبر کردنی انحال قلب می شکافت و در سماع
این نیز فرمود که سماع مسلک است لهذا علمای دین سماع را حرام تصور کرده اند بعلت مخالفت
هر روز چهار صد کس و بیشین بجهت استفادہ جمع آمده بودند موافق قراناش طعام نام
و با وجود اینهمه نعم سالکان قیام بدین سیریدند که در این طریق بر بندت مرتبت است کلی از ارباب
خواست که تقلیل غذا نماید شیخ فرمود که در نظر تقصاحت تقلیل غذا نیست که نیرگانان نامی کار
بر و دام و قوفن قلبی صحت بر شده باشد از خوردن و در سماع شریف عادت و تضرعات

در آن فصل و او هم ذکر و توجه الی الله و امتیاز حضرت و کثرت الثواب و برکات عوام ظالمین از نظر ظهور
 خیر عادات بود و خواص معنی گاه ز ابر او تقصیر غلبه می شود و اندک با او میسر است و در غیر اینها
 رسم و رسم است که طعام در آن بخورد و چون در مجلس اجلاس که در آن مشغول نشستی بطوریکه
 عاشق معطر آمدن معشوق میباشد و اگر احدی از اهل مجلس نام الله عزربان آوردی بغیر اینست
 شیخ مدعی است که گشتی و بر زمین باشد مرغ نمیند من غلطی می درسته بکنار و نود و هشتاد و هشت
 و گوید محمد زبیر فرزند اکبر حضرت ابو العلی سپهر حضرت محمد نقشبند در وقت خود آنکس طریقه احمد
 بود در ولادت ایشان بر روز دوشنبه و پنجم و پنجم سنه بکنار نود و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 و کثرت ابواب برکات و اسم مبارک محمد زبیر در ایام خود در ایام ولایت از حیدر ایشان در
 بود درین عمر مشغول قوی شدند حافظ کلام عالم کثیر العبادت سلوک باطن از حد خود
 محمد نقشبند نموده بتوجهات علی حضرت در کمالات باطنی ختم المشایخ اولاد و اسم او حضرت
 می و شده اند و فیوض طریقه محمد و پید و عالم بسطه ایشان شایع شده و ایشان در وقت
 قطب انشا و بود در طالبی سجدت ایشان عرض نمود و میخواستیم که تمام نسبتند احمدیه در کینو صبر
 عنایت فرمایند ایشان فرمودند ما این معمول نیست و تحمل بار نسبت الیه که واقع می آید تا این برکت است
 و می آید این شایخ کرد ایشان بتوجه تمام نسبت عالم خود برد الفار میوه در کتاب بنیاد و کتب بیست و یک
 از اصحاب ایشان در حالت نزع بود او را در محسن خود گرفتند شفا یافت روز موت ایشان در می
 نبر مرد که فیم خیاثت روح ایشان بوده فاطمات ایشان در سال که از نسوم اقطاب مقدم و حلت کردند
 است روز چهارشنبه چهارم و پنجمه واقع شد و عمر پنجاه و نه و مدت شادستی و هشت سال بود حیا
 محمد حسن در سال تقاضای مظهری است حافظ محمد حسن که اولاد شیخ عبد الحق محدث است در خلفاء
 خواججه معصوم الله از حضرت سید نور محمد در آن سال نقلت که فرمودند بر عواری زیادت
 بر از غیر خود حافظ محمد حسن را فرمودیم در غیبت بخود می شناسد که گویم که درین کتب در
 است که گویند کتب باطنی در کتب آنکه طاک اندر کرده بود و بعد آن از ایشان با سلف است

در وقت خود آنکس
 طریقه احمد

در وقت خود آنکس
 طریقه احمد

و در وقت بیماری معلوم خواهد بود که سنگ گمانی از او در جامی و فرو نهاده بودیم که هرگاه مالک آن
 خانه بود و خواهریم بود یکبار قدم بر آن گذاشتند بودیم از شوی این عمل خاک شکر کرده است الحق هر که در تقوی
 قدم میزند تربیت لایت او بیشتر و فایده ایشان باز هم دقیقه سینه هزار و صد و سی و پنج مجری است
 ذکر شهید السادات حضرت سید نور محمد پادوی رحمه الله علیه در سال تقاضای مظهر
 ظاهر بود و در علوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف کامل کسب سلوک طریق احمدیه از شیخ سیف الدین نمود
 و خدمت حافظ محمد بن محمد از علمای سیده سالبا تحصیل فیوض صحبت کرده کجالات بلند و مقام
 در جنبه شرف شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشان را بیخ افتاد بود و مگر در وقت احوال
 نماز در آنحال تحفی راه می یافتند با غلبه الاحوال میشدند و در آخر حال ایشان را افاقی پیدا آمد بکمال در
 تقوی و اتباع سنت عیار داشتند و در متابعت ادب و عادات مصطفی صلی الله علیه و سلم
 نهایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق عمل می آوردند
 خلاف سنت می بست در بیت آنها نماندند و در احوال باطن قضای روی نمود و باز تفریح بسیار
 در بیضا مسهل گشت در لغت احیاء و تکلیف نمودند در دست مبارک خود قوت چند در زحمت و وقت
 که سنگی باره از آن خورده مراقبه می کردند از کثرت مراقبه ایشان خم شده بود سفر نمودن
 سال است که تغذیه طبیعت کبیت غذا نمانده در وقت حاجت آنچه میسر شود بخوریم ایشان را تمام دو
 تا تخم برش دعوت داشتند از حال تقوی یکی از فرزندان خود روغن و یکی شکر عطا میفرمودند طعام اغنیای
 می خوردند که اکثر آن از طریقه شریانی است یکبار طعامی از خانه و پیاداری خدمت ایشان
 بود فرمودند در طلبت معلوم میشد و این عمل صاحب را که مذکور است یعنی مرزا صاحب فرمودند
 و از روی نوازش حضرت ایشان را فرمودند شما نیز در این طعام غوره نماید تا حضرت متوجه بشود
 عرض کرده یعنی مرزا صاحب که طعام از وجه حلال است مگر سببیت ریا عفوتمی در این او یافته
 و تیر صاحب از مقامات منظری گویند که مرزا منظر جاننا چاره آمد میفرمودند که مکشوفات ایشان
 هیچ مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بدیده سدر انجمن محسوس نشود که ایشان را تمام

در وقت بیماری معلوم خواهد بود که سنگ گمانی از او در جامی و فرو نهاده بودیم که هرگاه مالک آن خانه بود و خواهریم بود یکبار قدم بر آن گذاشتند بودیم از شوی این عمل خاک شکر کرده است الحق هر که در تقوی قدم میزند تربیت لایت او بیشتر و فایده ایشان باز هم دقیقه سینه هزار و صد و سی و پنج مجری است

معانه بگشت و تصرفات قوی در شستن و برامی بر آمد حاجات مستعدان جهت میگراشتند که بودی
 از طبق تو چه شریفی تخلف نمودی اگر کتابی از خانه اهل دنیا عبارت می طلبد نه نماز روز مطلقا
 آن نمی نمودند میفرمودند غلط صحبت آنها خلایق در بر آن بچیده است بعد از زوال غلط که است
 صحبت مبارک زائل می شد مطلقا آن میفرمودند قول حضرت ایشان یعنی مزاراجا نجایان حجت
 را بخدمت ایشان صحبت قوی بود و بجز ذکر نام ایشان چشم بر آب میبندید میفرمودند تا کسی که غرض
 زیارت حضرت سید بگردند اگر ایشان بر آمدند بخدمت کامله الهی میان تا زود میبندند که خلیق این
 چنین باب کمال است رضی الله تعالی عنه در یازدهم و بیست و نهم و صد و سی و پنج و شصت از
 و کبر آن کاشف سرا عاشق بود و کار خلاصه روزگار زبده ابرار کرده اکابر
 شبنده دار صائم النهار سید عالی مبارک عالی و فارسی حضرت سید ابوالفضل انجلی قدس الله
 تعالی سیر انبیه ضعیفی است از مناقات چهار پنجاه و پنج سال انوار می گوید که وی اراد
 خدمت بندگی شیخ محمد صادق گنوی قدس سره شیدا و تربیت از فرزند ارجمند وی حضرت شیخ
 را و دیانت بود دور و جد بیای تو غل بسیار داشت دور مجاهده و ریاضت مستقیم بوده در فقر و فاقه
 روزگار و در خلق و خواص عظیم المثال در عشق حقیقی و مجازی بیچینا بود و مطایبه هر چه خود را گلی تمام داشت
 و عمری در زیانته و تمام مدت عمر خویش بکبر استغراق باطن گذراند و بعد از آن ایستاد که در قیاس
 و تکیه بر شکر در وی که آنجا ازاعت نشکر و غیره کاشت میبندد رفته بود وقت شب بر موصی که شکر
 نشکر در آن کشیدند مانند و بعد بنشیند سجده کرده بر دیوار احاطه آن موضع نشسته بود و در نظر
 آینه بر دیدن این باوره بود و شکر در آن جوش میدادند اتفاقا در آنوقت راسته زنگدان کوه
 چیری بزبان میبندی با و از خوش میگفت و آن الفاظ است سه تون جلیبا جا کبارا تیری که
 نمالکی کارا آدی رات اند میری به جوگی کسی میری به بجز استماع آنصوت وی حضرت را عالم
 شوق و ذوق در گرفت لغوه بود آورد و از دیوار در نظر نشکر و بپا و در میان از هر طرف دیده
 وی حضرت را از آن شرمیدند دیدند که هیچ از اندام مبارکش نشوخت بود و مردم آن مقام

و چهرت بماندند و بعد از تمام در حلقه ارادت وی حضرت در آمدند و وی قدس سره شصت و سی
 یافتند و در تربیت و پرورش ایشان شصت و چهار تمام است بر قدس سره حضرت در انچه زیادت گاه مردم خاص
 مولوی محمد اکرم براسی و اقباس الانوار احوالات حضرت حشمتی تا حضرت شیخ داود گنگوهری
 از احوال خلیفه وی حضرت سید ابوالعالی نوشته اند چونکه مولوی معز و در سلسله حضرت شیخ
 بیوند که ایشان هم خلیفه وی حضرت اند منسک است از بیجاغنان قلم اند کرد و احوال ایشان در این کتاب
 منعطف است لهذا یکی از مریدان واقف معارف با لسان حضرت خواججه عبدالعزیز ذکر و احوال حضرت
 سید ابوالعالی و حضرت سید محمد سعید نرندی عرف میران شاه بهیکه سید محمد سالم و
 حضرت محمد اعظم و حضرت حافظ محمد موسی و خلفای صاحب مریدان صاحب کمال
 داؤد و نامون می حرمه علیهم السلام مرتب ساختند و احوال بعضی کتاب زبانی بعضی نقلت میکنند چنانکه
 بنویسد صاحب فوائد الفوائد سید لطف الله جلندری زبانی صاحبزاده میان محمد باقر
 قدس سره میفرماید که حضرت مرشد جناب عالی سید ابوالعالی را همسایه بود نهایت بد مزاج که بنام
 اسم عالی زبان می آورد و پیشینان با رگه عالی عرض کرده اراده او که تا دیب نمودند و بعد
 اجازت نمودند در می همبرین گذشت از امر اجل و او را بود با سماع این واقعه وی حضرت گریه کرده
 و با بغت روز نخوردند و در شاه بدندیده عرض کرد برای آن بستی حضرت چنان غم و الم میگشاید
 که ناموت دامن انبیا و اولیا زالموت بسیار پس زائل شدن آن بفر چندین کسان ممکن نیست حال او
 کا در بردارنده و صاف کننده چرک و آلودگی جامه این فقیر بود اکنون اندام را که توان بود پس آن
 کشیدند ایضا در آن نقلت زبانی شیخ داود شیخ موسی ساکن سیوانه در شاه غلام محمد کریم
 گردیده که زبانی حضرت مرشد اتفاق را محبت رود او بود و از بیجاغ خرمود نامت سماه یاد و ماه
 اکل شرب نفرمودند و در وقت نماز خادمان پیش مبارکش را اجنبانیده آگاه میباشند وی حضرت
 میفرمودند که ما را خبری نیست و ضوکتانید و بر نماز ایستاده نماشید مدتی همبرین گذشت
 برومی را و پرگاه که وقت نماز میسیدی از خود آگاه گردیده وضو نموده نماز را اسکندند باران

تاریخ سلطنت عثمانیه

مستشاران و غیره که در پیش ازین ایام عالم ظاهر بودند نماز از خاطر مبارک تمویذ و اکنون گماهی
 نمودند و در آن حال نماز صورت گرفت پیش ظهر و در وقت عصر و در وقت غروب و در وقت
 که من است رسول علیه السلام امیر بود و در آن وقت از آنجا که از او ایما هم میدی بدست میآید که در وقت
 و عثمانی بدو رجعت نمودند و او تا دم واپسین از ایام اطلاق شد و در سال ۱۰۰۰ که در وقت
 خاندان خلفه صفوی سلالة و در زمان مرثضوی آن عثمانی و او می توحید شهبان
 محمود خواص بزرگوار حضرت محمد سعید بن محمد بن میران سید شاه بهیکه حسی حسی حسی حسی حسی حسی
 در سال مذکور است صاحب تبه السانکین بوی سید عظیم است جالندری که یکی از خلفای سید
 سید سعید محمد سعید بن سید یوسف بن سید طالب الدین بن سید عبد الواحد بن سید احمد بن سید محمد
 بن سید شاه نظام الدین بن سید شاه عزیز الدین بن سید شاه باج الدین بن سید شاه عزالدین بن سید
 بن سید شاه عثمان بن سید سلیمان کفارکش بن سید محمود بن سالار لشکر بن سید احمد زاهد بن سید
 حمزه بن سید ابابکر علی بن سید عمر علی بن سید محمد محمد بن سید احمد محمد بن سید علی زهیر کالی بن سید
 حسین بن سید محمد مدنی بن سید ناصر ترمذی بن سید موسی حنیف بن سید حسین اصغر بن سید علی
 بن العابدین بن سید ابوالحسن حضرت امام حسین بن ابی تراب بن سید رضی علی بن ابی طالب
 و در جمله آنها و احد از سید علی در موقع حضور که در آن وقت نصیب کبریا شریف است و کبریا از صفات
 شکر سزاست سکونت سید محمد نصیب و سایر اولاد اولی عهد کردن و باز ده هزار سوار سید
 شاه بن سید حمزه ترمذی مرید خود زید را با اشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنرا بدینسان
 با اشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقرر کردن محل سکونت سیانه را به نشان و اولی عهد
 و جنگ کردن با سیانه نام بر هر کس کفار و حاکم سیانه بود و مشخصه شدن زید بر موضع سیانه
 و بعد از آن تاریخ کردن سیانه را سید شاه سلیمان با اشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سیانه نام نهادن
 را در سیانه که مفضل فرمود است القصد با واحد حضرت میراکی و سیوانه سکونت و سیانه
 زید گواروی حضرت از دست آنحضرت که سید شاه شریف و سید حضرت علی بن ابی طالب

برآمدی حضرت میراجی این منبت سنگی از سیوه سوره گرفته در تصدیق کرامت حضرت اختیار کرده
 حضرت میراجی ابراهیمی تعلیم علم ظاهر و کتب نبوی حضرت داماد تقاضای مساجد را بپند و بپوش
 پدید که در کمال انجمنی را در یافت و در علامت میگردد و میگفتند که با فقیریه الفت مناسبت و در حضرت
 تقاضای حضرت طبایع بر روی آن بچه زدند که دو مرواریدان گوشواره داشت چون آن خود
 با بر آفریافت بسبب طمع دنیا و می دست پر و سنگی سالکان با دیده طریقت را گرفتار نکند بر روی
 روی با تقاضای صفر سن با طفلان بیازی مشغول شد چند مدت بمبرین گذشت تا روزی حضرت
 شاه جلال سواد شاه فاضل مجدوب فرزندان شاه قیصر قوری که برای تعلیم بریدان بر کرامت شریف آورد
 در تصدیق کورده که کورگان بازی میکنند و در حضرت نیز در میان اینها بود و شاه جلال استوار
 یک استغناء نمود چون نوبت بحضرت رسید پرسید که این فرزند کجاست گفتند که فرزند مسدود
 است بجز شنیدن این است بر روی حضرت نباده شفقت تمام فرمود که ای صاحبزاده این
 بازی نیست وقت شغل خواندن نوشتن است در وقت شش از من بخوانم حکم که آن خود را از کتیب برود
 در شاه جلال گفت که امروز برای شما تمام میکنم خود را در تعلیم تا کسی بنام وقت شب که سال از فرزند
 خود فرمود که آن بگریه خود و خوشی خوشی خرج کاغذ و غیره در و اول خود صاحبزاده تصور است
 تا که تعلیم می نمایند و بعد در حضرت اطلالیه همراه خود طعام خوردانند و قدری با عالم در ده
 فرمود که این امیر و والده خود بر روی حضرت گفت در حق می حق عالی است شاه جلال علی
 تعلیم می و کاغذ و لباس همراه خود گرفته و در حضرت را از خواب باری ساخته و دست در روی خود
 میباید نوشتن خود بر روی فرمودند که نزد شما سفارش آید ایم آن خود را گفت هر چه بخواهید
 و جان بول است لیکن در باب شاه بهیکه سفارش فرمایند حضرت شاه جلال جلال آید و گفت خود
 معنی که از فرموده بهر اکار نمودی آن خود بر نزد و معذرت پیش آمد و گفت بنده را هیچ مجال نکند
 هر چه فرماید در سعادت خود میدانم انگاه شاه جلال را با خود فرمود که پیش آن محبوس گشت
 در میان خود خواند و خلیفه کتیب خواهد شد و در گوشه ای گفت که این حدیث را در طبع زمان است

که خدمت او بود با بی سجا آری و تعلیم تقاضای او را در می از چهار وقت از خود بگوشتن تمام می نمود
حضرت مشغول گشت تا در وقت شیش ماه کلام احمد و هر دو کتابت کرد خوانده خلافت
مفتوب شد و بعد چند روز برای تعلیم اطفال کهنی علیه و مقربان شد چون که کربان کلام جوانی
شخصی از ساکنان کهرام عمده فوجیاری یافته روانه الفیغ شدند حضرت میرانجی را از برای تعلیم خود
همراه برد چون در آن موضع رسید شوق معرفت آید بر باطن می حضرت ظهور نمود و از الفیغ درویشان
به طاعت و سبک که سپید طالب میگردد و میزند چون فوجدارند که در این معنی اطلاع یافت گمان کرد که شاید همراه آید
شده پرونده ما را شرمندگی بروی والدۀ ایشان پیش روی حضرت اکبرام رسانید و در پیش منباشان
قاسم نام در موضع ملوی که از کهرام باز کرده گروه سگوت پیش می آمدی در آنجا رفتن یک سال مشایخ
مانند در پیشگاه آن پادشاه پیاختند و بی شاه قاسم بر می معطف خانه خود همیشه تراشیده بود و قاسم در راه
مردیشان از گفت همیشه که در پیارید در درویشان آنرا برود آن سخن می حضرت میرانجی آنرا برود شسته
بیر و یاران معنی خانه بناوند و همیشه قدری کم بود بیکت ایشان بر آید چون در درویشان تصرف ایشان
رینند گناه و خرقه پیش شاه قاسم بر زمین زینند و گفتند که این فقیر چه بگفتن میکشید و از کلمات بیوایی خبرند
بوی که چنین تصرف او اند و ما تا حال محروم ماندیم تا با هم صاحب تصرف کرد اینند و گفت که تا چشم می
است این رخ رسید زاده است و آقا و اجداد هم صاحب گمان بوده اند و در این معنی صحبت در آن ایام پادشاه
قاسم را آنجا بود و گفت ای قاسم ما این همچون من صغیریم و میرانجی چون در باری عظیم است از ما و شما میرانجی او
خواهد شد باید که او را رخصت دهند تا بجای او بگریه طلب نماید و بطریق پسر شاه قاسم حکم پسر بی حضرت
رضت فرمود حضرت میرانجی فرمودند که چند مرتبه بخدمت شما ماندم بحال جواب میدهند تا بگویم که اینقدر
فرماند که پیش کدام بزرگی بروم اتفاقاً شاه نهادن از طالبان حضرت شاه ایوب المعالی در آنجا بود و در آن
گفت بر آنرا کاملی بر هم که مطلوب میرساند لیکن بر پیران شناسی باید حضرت میرانجی فرمودند که اینقدر
شناسی باید العرض ما وقت شاه به اول میرانجی از موضع غرضی پادشاه اینهمه شکر کرد و شکر
شاه ایوب المعالی بود و روانه شدند چون فرمودند پادشاه پادشاه که با اول حضرت پادشاه

خدای تعالی فرموده که در حق او کسی که گناه کند یا خطی بر او آید
 گویند و ما را در حق او از حضرت شریف بجا نیست این را از آتش راه همراه خود گرفته است حضرت
 از حضرت میرزا محمد تقی صاحب تالیف در بیان راه نشانه میا اول فرمودند که پیر من طریقت طریقت عالمی
 در حق خود بر نهاده خدای تعالی فرموده که بیایم بر این من بقی تو گنج است یعنی تقدیر این حق عرض کرده اند
 که در شک و انا وقت از کتب خودم بعد از آن مقصود که فرمودند در حضرت مراجعت او اندر چه حکم حضرت
 باین نوعی رسیدند و اینجا بیوشن شدند و راسته روز بیوشن نمانند و گفت اگر در حق من رسیدند و چون بیوشن
 از اینجا بگذریم رسیدند و در مسجد محمد فاضل قانوق گوسکونت کرده محمد فاضل برای وی حضرت هر دو
 طعام بزرگتری بیفرستادند و از خوردن طعام لذت زیادی در عبادت در ریاضت تصور روی داد و بعد در مسجد
 که آنجا از یک نفر از شریف است اقامت اختیار کرده و مردی را فرمودند که مرا در حال غسل گردان
 و طعام هر چند پاره بود برای من بیاری طعام تیار کن و اختیار کرده اند که کسب از دستان است او
 سعادتی خود را نشد قبول کرده و یکسانی همان هر روز بیشتر کرده اما بعد شش روز با حضرت در درکتان
 که در آنجا بود و در آنجا صفای قلب بر وجه تمام روی نمود و از روی حضرت خدای تعالی در اینجه بر عرض حضرت
 که شش روز بیشتر میگردید که در یکتا روی خوشتر افتاد حضرت میرزا محمد فاضل فرمودند که بگوئی از ریش بر جبهه
 شش روز بیشتر افتاد است همانجا مانده و آنه انبساط شده که خود بر سر میفرمودند که فلان روز یکموی ایجا است
 شش روز بیشتر افتاد است حضرت خدای تعالی میرزا محمد فاضل فرمودند که شش روز بیشتر حضرت میرزا
 در آنجا بر شش روز بیشتر افتاد عالی از آنجا که شیخ کامل بود و در وقت او مرشد کمالی میندی یافتند کمال
 برده میباید که در چنین شرفات توقف کند فرمودند که بعد از این فقرت نیست فقرت چیزی دیگر است چون حکیم حادق
 باطنی این را معانی باطن اختیار کلی شش روز بیشتر بگردان گفتا کرد و راسته روز یکموی سخن بیان ساختند
 آنصافی قلبی رخ بر روی شش روز نقاب خفا بر روی خود انداخت بعد از آن بیسیندر را حضرت کرد و در وقت
 خدای تعالی آن سخن حضرت باز بگویم رسیده و با در حق مستغرق گشت بعد چند وقت بعد خدای تعالی مقصود
 رسید چون برای این سبب کثرت بجا بود در ریاضت و وقت طعام و نام ضعف شده بود در جواب شش

که ای حال طاقت نفس بخارم در هر صبح چند سجده شریفه حاضر خواهم شد چون حاصل شود روزه را که در
نفس خود را علامت نمودند چنانچه پیشتر عمل نموده بودی و در وقت نمودی بعد از آن معاینه حاصل نمودی
روان شدند و در هر صبح و در پاس نزد یک غروب آفتاب اینها بیدار شدند و با هم ایستادند که گویا
از کفر امروانه شدی عرض نمودند امر روز قریب در پاس روز از رتبه شریف مشرف شدیم ضعیف
کمال جواب گوئیم و قاصد را روانه ساختیم بعد از آن نفس خود را علامت کردیم و نوحه و در پاس
بعضی سیدیم باز پرسیدند که در پاسی همچون بچه طور عبور نمودی گفتند که بر روی آب گذر کردیم
و با پیشتر هم نشد پس در همین جواب رسوال نصیحت کردند و فرمودند که میران رعایت حساب است
بعد از آن میرانچی در چند روز که امروانه رسیدند و کشتی عبور نمودند و بکار خود مشغول شدند و در وقت
شب یک تنه بر چاه انداخته و بر آن نشسته یاد حق میکردند و نفس منفریه بودند اگر در خواب خوابی
چاه خوابی افتاد و از کوهها پارچه کهنه جمع کرده شب پاک میکردند و بر زمین میوزی میوزند
برای بر این گذرانند همچون جناب عالی وقت رخصت فرمودند که میران تو تکلیف آمدن اینجا بخوابی
که من نزد تو خواهم سیدم بنا بر آن میرانچی باز زیارت فرمودند حضرت جناب عالی بموجب وعده نمودند
و بر این گناه و جامه چاد و عطا فرمودند میرانچی عرض کردند که بنده لیاقت این لباس ندارد فرمودند
من میگویم و تو غدر در میان می آری حضرت میرانچی برای امتثال امر عالی شاه ابوالمعالی رویشد که
بجا آورد بعد از آن از حجره بیرون آمد و در پیشتر خلافت مشرف ساختند حضرت مرشدان
مولانا و سید نامی فرمودند سقف حجره شریف حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره کهنه شده بود
میران برف میزدند سبک و تمیز دست نمیشد حضرت فرمودند لیکار تغییر از میران درست کرد
میرانچی در آنوقت در حله بودند چون چوایه طلبی از بارگاه شاه کردید حسب الطلب بیرون حله آمد
حضرت جان فرستاد حکم دادند که برای سقف کوه حجره طلب کنیم حسب الامر میرانچی سقف حجره
رفتند گناه از آن دور کرد و در کل انداخته و آب پوشیده در کوفتش آن مشغول شدند در هر غروب که گویا
بر روی سر درند مقامی مکتوب میگشت در رساله مذکور است صاحب تریقه المار واج سید علی

حاصل جانندری که اجل خلیفه وی حضرت است میگوید که چون فریب پاتزده سالگی
رسیدم بخواندن مطول خدمت سید کبیر مشغول شدم و دل زنده ریس علوم رسمی سیر شده بود
بنابر آن مطالعه کتاب عوارف مشغول میبودم میخواستم که شیخیت شیخی رسم که در طریقه
بود و اکثر معتبرین دلالت بر شاخ حقیقت نمیدادند و ما بر حضرت پیر سید کبیر الغرض از این معنی
خاطر میبود که شبی در خواب دیدیم که خوب و پیش من آمد و گفت حضرت شیخ فرید گنجشکر را پیش تو مشاهده
و فرموده اند که بیاد حق شتغال غائی و تقاضای کن چون بیدار شدم در یادتم که مشایخ حقیقت
بطریقه خود میکشند و آنجا و اجداد من نیز درین سلسله ارادت دارند و غرضم کردم که در طریقه حقیقت
خواهم کرد پس دیدم که درین زمان در سلسله حقیقت کدام شیخی است اکثر مل همه میگفتند که درین
شکل سید بیکی ندیده ایم و سابق ایشان بود که در دنیا حقیقت از استماع این سخنان کوشش می
پیر و شکیر قوت میگرفت تا شبی در خواب دیدیم که من سید عابد فرزند سید ابراهیم مرحومین کجا
ایم ناگاه دیدم که من تو بر منی زیارت سید بیکی علیه الرحمه برویم گفت باشد پس این شب
تا بصورتی شرح میدیم و حضرت پیر و شکیر در آن محراب چهار پایی نشسته اند و سر بجانب مغرب و ما
هر دو از جانب غربی آمده بقا سله معناد و در عهدی از چهار پایی لخط ایستاده بجانب مشرق
روان شدیم چون قدری سافت فرستیم سید عابد گفتیم که در پیش تو اگر دیده باشی زیارت کنیم
که هنوز سیری حاصل نشده پس باز گریه میخوانم کسب کرده بقابل چهار پایی ایستادیم ناگاه حضرت
پیر و شکیر دست مبارک همچو رقی خاطر در آن گزیده دست است من گرفته بسوی خود کشید
بپایه چهار پایی رسید حضرت پیر و شکیر فرمودند که این کوزه بگیر و وقت ساز و وقت ساز خشن آغاز کردیم
و دیدم که وقت نماز عصر فریاد و دعوت تمام کردم ناگاه از خواب بیدارم دیدم که وقت نماز عصر است
و در نماز ختم و سجده رفته نماز بجا است گذارم و پیش از آن هر چند سعی کردم که کتیا را از نماز وقت
گذارم سیر نشید از آن روز از برکت حضرت پیر و شکیر بجا است نماز پیر رسیدیم وقت نماز
سینه بجا و ای رسمیت بگوشید بود شیخ محمد شاه کرمانی که از کار بر مریدان حضرت پیر و شکیر

بچم در مجلس حاضر بود از حضرت سوال کرد که این بیت خواب شیر از علیه الرحمن بعیت برود حق معنی
 چه و ابهام دارد و در از دستنی این کوه استینان بین چه معنی دارد و در از دستنی در ویشان چیست
 فرمودند که در تباهی در ویشان در از میباشند و بدور میگردند که فاضل جالبندری این معنی است
 دیده دو چشم است و اندر وی کرم تعبیر این فقیر فاضل جالبندری بنویسند و تفصیل آن بیان کردند که این
 را کجی طاقت آن بود که یک قدم راه رود من در آن کشیده و بدست شود پر شمشیر آورده ام چون اراده
 قدم نهادن کردی من قدم او در پیشتری انداختم و اشارت بان کشیدن کردند که در خواب است در از
 کرده این کس را بجانب خود کشیده بودند و بان پیدا شدن بساط که این معنی مانده را در راه حادث
 بود از شنیدن این سوال جواب متنبشدم که آنچه در خواب بیداری گذشته از احوال علم و قدرت حضرت
 که متعلق با خلاق است اندر بیداری است این صفت نقل است و نیز در مجلس شرح فرمود که آیه کریمه که میفرماید
 در میان آمد یکی از علماء در آنجا نشست بود گفت که در اینجا اخبار معنی انشا است و معنی آنست که باید
 گفت بر این اگر با کان یعنی از حدث اصغر و اکبر حضرت فرمودند که اخبار را بر این خاص کردن چه ضرر دارد
 که من نمیکنم و آنرا واحد اکسانی و هزار وی میکنند مگر کسافی که پاک اندازد لایسما میفرماید و احتقر آنجا
 ساخته فرمودند که فاضل جالبندری ای این معنی که گفته ام موجب صیغه و ترکیب است و فرمودند که من علم
 صیغه و ترکیب دیگر علوم نخواهد ام اما وقتی که در گفتگو در می آیم ارواح پیران معنی میشوند و تلقین
 بنمایند بیان بیداری بشهرت ارادت و تلقین بیدار علم است فاضل طولی وارد و لیکن برخی از آن واجب است
 و خلاصه کرده نگاه داشته ام که امارت و خوارق عادات و واقعات کثرت مقامات معانی و شوق و ذوق و شوق
 عشق و ترک تجرید و سیرالی است و سیر فی بهر و سیرایه لایالی ای است و حضرت سیران سید شاه سید علی
 و از شریک است و سیرایه بنشاند و پیوسته بود و فاشی حضرت بر در و شوق و پیغمبر نشان حال کنیز بود و سیرایه
 از سیرایه در آن کور است و کتاب فی الفیاض سیرایه است و سیرایه حضرت جلال و در آن کور
 خلیفه شاه محمد باقر از جمله حضرت سید شاه ابوالحسن است و در آن کور حضرت شاه محمد باقر است
 با لایحه است و سیرایه فاضل جالبندری در آن کور است و سیرایه است و سیرایه است و سیرایه است